

مصاحبه‌شونده: کاظم پورآذرنگ

مصاحبه‌کننده: مرحوم محمدتقی صالحی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۳/۳۱

دانشکده: مهندسی و علم مواد

سال ورود:

=====
لطفاً بیوگرافی و سابقه فعالیت‌های اجرایی و علمی خودتان را بفرمایید.

من متولد تهران هستم. در تهران در مدرسه خسروی دبستان می‌رفتم. مدرسه خسروی در محله بازار بود. در خیابان مولوی منزل داشتیم و در همان محله به مدرسه رفتم و بعد هم در دبیرستان البرز و مدرسه مروی دوره دبیرستان را طی کردم در دانشگاه کلاوستال آلمان فوق لیسانس را گرفتم و در سال ۱۳۴۵ ملحق شدم به هیأت علمی دانشگاه. البته قبلش کارمند شرکت ملی ذوب آهن ایران بودم مدت خیلی کوتاهی، چون دانشگاه نمی‌خواستیم بیایم اگر چه دانشگاه از من تقاضا کرد که بیایم ولی نمی‌خواستیم و دوست داشتم در قسمت صنعت کشور فعالیت کنم ولی بعدها شرایطی به وجود آمد تصمیم گرفتیم بیایم این دانشکده را پایه‌ریزی کنیم و از پایه‌گذاران این دانشکده هستیم. در سال ۱۳۴۵ وارد دانشکده شدم.

با دعوت خود آقای دکتر مجتهدی؟

دانشگاه دیگر. دانشگاه تابستان از من دعوت کرد من پرونده داده بودم از من دعوت کرد ولی من تصمیم عوض شده بود می‌خواستیم ذوب آهن بمانم چون بیشتر به کارخانه و کارهای تولید علاقه داشتم چون ذوب آهن در کارهای ابتدایی بود هنوز یک نقشه‌ای بود طراحی بود و محلش در اصفهان تازه در مرحله مذاکرات بود دانشگاه هم از این طرف شروع شده بود و دوره اولی‌ها را از طریق کنکور گرفته بودند در این‌جا حدود ۴۵۰ دانشجوی داشتیم سال ۱۳۴۴ گرفته بودند و من ۱۳۴۵ آمدم دانشکده هنوز تأسیس نشده بود اسماً روی کاغذ بود شاید دیگران هم بدانند که دانشگاه صنعتی آریامهر در تهران به علت وجود دانشکده متالورژی تأسیس شد چون در حکومت قبلی برنامه بر این بود که دانشگاه صنعتی آریامهر در اصفهان به وجود بیاید ذوب آهن به وجود بیاید دانشگاه و به خصوص دانشکده ما نیروی انسانی ذوب آهن را تأمین کند دانشگاه صنعتی آریامهر در تهران به طور موقت بود و قرار بود ما همه به اصفهان برویم به هر حال من در سال ۱۳۴۵ به دانشگاه ملحق شدم من این‌جا فوق لیسانس داشتم حالا اگر تاریخچه دانشکده را بخواهیم بگوییم یک فصل مفصلی از دوران کاری خود من هست دانشکده در حقیقت روی کاغذ بود ولی تأسیسش را ما آمدم انجام دادیم وقتی آمدم شروع کردیم در حقیقت ۲ نفر بودیم ۵ نفر بودیم که ۲ نفرمان رشته معدن خوانده بودند که به رشته ما ارتباطی نداشتند برای این که در آن زمان کسی اصلاً در آن رشته‌ها نبود دو نفر از همکاران مرحوم آقای دکتر فرجی معدن خوانده بودند آقای دکتر فرزانه که در آن زمان مهندس فرزانه، مهندس فرجی و خود من هم مهندس پورآذرنگ بودیم من ذوب آهن

خوانده بودم همکاران آقای مهندس علی اصغر عسکری که ریخته‌گری خوانده بود بعداً از این‌جا رفت من هم ذوب آهن خوانده بودم ما دو نفر در واقع دانشکده را تأسیس کردیم در واقع ۵ نفر بودیم آقای مهندس پاکزاد هم بود که ایشان هیچ علاقه‌ای نداشت با مرحوم پاکزاد برنامه‌ریزی دانشکده و ایجاد آزمایشگاه‌ها را انجام دادیم در حالی که دانشکده حتی یک اتاق نداشت در حالی که حالا نمی‌دانم دوره اول ۹۰ نفر یا ۵۰ و خرده‌ای نفر فارغ‌التحصیل داشتیم با همین نیروی انسانی خیلی کم

کار را با ۲ نفر آغاز کردیم، ۵ نفر در واقع بودیم. و دانشکده ما در اوایل اصلاً اتاق نداشت در حالی که ما در دوره اول ما ۵۰ نفر فارغ‌التحصیل داریم با این هیأت علمی بسیار کم در سال ۱۳۴۹. برنامه‌ریزی این کار بر دوش من و آقای دکتر مهندس عسگری و بعد آقای مهندس دوامی آمد که بیشتر در کارگاه و این‌ها فعالیت می‌کرد و کاری به مسائل آموزشی نداشت و بعد مدرک دکترا گرفتند و آمدند و در امور تدریس نیز شروع به فعالیت کردند. قبل از آن ایشان تدریس هم نمی‌کردند. دوره اول را با زحمت خیلی زیاد، ما حتی یک اتاق هم نداشتیم ما توی کارگاه مرکزی و در اتاق مهندس پیروزی بودیم ۳ الی ۴ نفری دور می‌نشستیم و آن‌جا دانشکده متالورژی بود و دور اول در سال ۱۳۴۹، درست نمی‌دانم ۹۰ نفر یا ۵۰ و خرده‌ای بودند؛ به هر حال ما ۵۲ نفر فارغ‌التحصیل داشتیم که آقای دکتر گلشنی از جمله فارغ‌التحصیلان همان دوره هستند و ما نه تنها اتاق نداشتیم هیچ چیز دیگری نداشتیم. البته آن موقع چیزهایی خریداری کرده بودند و در داخل جعبه‌هایی ریخته بودند و در بیابان بود چون آن زمان همه این‌جا بیابان بود کارگاه‌های ما فقط کارگاه دهنه اول ساخته شده بود بعداً دهنه‌های بعد ساخته شد و دهنه اول برای افتتاح دانشگاه بود وقتی شاه آمده بود برای افتتاح دانشگاه آقای مهندس پیروزی آن‌جا یک سری ماشین تراش گذاشته بودند و دانشگاه را افتتاح کردند در دهنه آخری کارگاه ریخته‌گری و متالورژی را ساختیم و آن موقع صاحب ۲، ۳ اتاق در بالا شدیم و هر دو سه نفری در یک اتاق بودیم. از نظر ساختمان و وسایل آزمایشگاهی وضع خوبی نداشتیم. کارگاه اول بود بعد کارگاه‌های بعدی ساخته شدند کارگاه الکترومکانیک و بعد کارگاه ریخته‌گری و متالورژی، وقتی آن‌جا ساخته شد ما از اتاق آقای مهندس پیروزی آمدیم توی کارگاه خودمان. آن قسمت بالا که الان هم هستند قسمت اداریش همه چیز دانشکده آن‌جا بود. اگر مثلاً از آقای دکتر کوکبی بپرسید امروز مثلاً سال اول شما دانشجوی متالورژی بودی اتاقت کجا بود استادت کی بود کجا می‌رفتی به کی مراجعه می‌کردی ایشان نمی‌دانست به کی مراجعه کند.

خیلی جالب است که سری اول با این امکانات ۵۰ تا ۹۰ تا دانشجو گرفتید.

اهمیتش هم در همین است فیزیک، شیمی فرض کنید مکانیک این‌ها رشته‌هایی بودند که در این‌جا وجود داشتند و از سال ۱۳۱۶ که دانشگاه تهران بود این‌ها وجود داشتند ولی دانشکده متالورژی وجود نداشت فقط یک چیزی مثل مدرسه‌ای بود در نارمک همین دانشگاه علم و صنعت دانشسرای عالی چیزی بود که آقای دکتر دوامی از آن‌جا آمده بودند البته آن‌ها هم خیلی زحمت کشیده بودند ولی در سطح دانشگاه نبود آن موقع یک مدرسه عالی بود خیلی از تکنیسین‌های ما مرحوم رخشیه، آقای رأفتی از همان‌جا هم دوره آقای دوامی بودند که با همدیگر آمدند

این‌جا. آن‌ها تکنیسین شده بودند آقای دوامی لیسانسش را گرفته بود منظور این که هیچ چیز نبود حتی واژه هم نداشتیم واژه‌های متالورژی هم نبود.

آقای مهندس علی‌اصغر عسگری و دکتر علی‌اصغر عسگری که بعداً به ما ملحق نشد وقتی دکترایش را گرفت دیگر به دانشگاه برنگشت ما نشستیم برنامه‌ها را نوشتیم و برنامه‌ها را بیشتر بر اساس برنامه دانشگاه کلاوستال نوشتیم که معتبرترین دانشگاه متالورژی آلمان است. در سال ۱۳۴۹ ما هم و غممان در این بود البته در این بین بعضی از دوستان به ما اضافه شدند از جمله آقای دکتر ایللی‌زاد به ما ملحق شد آقای دکتر صفائی که البته رشته‌شان با رشته ما متفاوت بود که مکانیک خوانده بود بعد دکترایش را در یک جای دیگر با گروه‌های شیشه و این‌ها گرفته بود به ما ملحق شدند و به ایشان ظلم کردیم و دروسی دادیم که تدریس بکنند و به کمک این‌ها و کارهایی که ما از اول انجام داده بودیم و برنامه‌ریزی‌هایی که انجام داده بودیم و در این بین هم خریدهایی را آقای مهندس ابوذر انجام داده بودند و یک سری میکروسکوپ را هم نصب کردیم و آزمایشگاه را هم راه‌اندازی کردیم و با کوره‌هایی که داشتیم دور اول را به هر مشکلی که بود اجرا کردیم و آن دوره فکر می‌کنم حدود ۵۲ فارغ‌التحصیل دادیم که همه‌شان هم از افراد بسیار برجسته هستند و خودشان هم می‌دانند با چه مشکلاتی و بدون هیچ‌گونه امکاناتی فارغ‌التحصیل شدند چه آن‌هایی که این‌جا ماندند و مدیران صنایع شدند به خصوص صنعت اصفهان را بچه‌های دور اول ما راه انداختند و چه آن‌هایی که رفتند خارج دکتري گرفتند در دانشگاه‌های خارج استاد شدند سال ۱۳۴۹ وقتی ما دور اول را فارغ‌التحصیل کردیم سه دور دیگر هم گرفته بودیم هر سال ما می‌گرفتیم در سال ۱۳۴۹ برای اخذ مدرک دکتري به کشور انگلیس رفتیم از دانشگاه استراسکلاید در گلاسکو دکترايم را گرفتیم وقتی برگشتم به مدت یک سال معاون دانشکده شدم.

آقای دکتر در دوره اولی که برگزار کردید چیزی به اسم رئیس دانشکده متالورژی داشتید؟

عرض کنم که داستان خیلی طولانی است مشکلاتی که ما با سیستم آقای دکتر مجتهدی داشتیم این بود که هر کسی دکتر بود اون به عنوان هیأت علمی شناخته می‌شد حالا در دانشکده‌های دیگر همکاران ما بودند مثل آقای دکتر خالصی‌زاده، دکتر معطر. مثلاً آقای دکتر خالصی‌زاده و این‌ها همه بعد از ما آمده بودند با وجود این که ما بنیانگذار دانشکده بودیم و تدریس می‌کردیم و آزمایشگاه راه می‌انداختیم واژه به واژه می‌آوردیم چون فوق لیسانس بودیم آقای دکتر مجتهدی ما را به عنوان هیأت علمی اصلی دانشکده نمی‌شناخت بعد در سال ۱۳۴۷ خوشبختانه مرحوم آقای دکتر گلستانه به دانشکده تشریف آوردند و ما در دانشکده دارای اولین دکتري شدیم اگر چه ایشان متالورژ نبودند مینالورژ بودند ولی چون تیتري دکتري داشتند ایشان سرپرست دانشکده شدند و از این تاریخ ما رئیس داشتیم قبل از آن آقای مهندس ابوذر بودند که معاون مالی دانشگاه بودند که ایشان معاون ابتهاج بود در نمی‌دانم سازمان برنامه و از آن‌جا آمده بودند خلاصه یک جوری منتقل به دانشگاه شدند چون ما هیچ رئیسی نداشتیم و خودمان هم کاره‌ای نبودیم و ما هم تیتري دکتري نداشتیم آقای مهندس ابوذر که با رشته ما هیچ ارتباطی نداشت هیچ وقت نمی‌دانست که ما کجا هستیم کجا اتاق ماست کجا زندگی می‌کنیم ولی حکم حکم ایشان بود ما زیر نظر ایشان بودیم یکی دو بار مثلاً ما با ایشان جلسه داشتیم که ما برنامه‌هایمان را به ایشان ارایه

کردیم و گفتیم می‌خواهیم این کار را بکنیم ایشان هم حرفی نزد این مسأله خیلی مهم است که ما هم تحت فشار دانشگاه بودیم به خاطر آقای دکتر مجتهدی و روشی که ایشان داشت خوبیش را گفتیم بدیش را هم بگوئیم و ما دانشکده اداره می‌کردیم تدریس می‌کردیم شبیه دیگران بهتر از دیگران چون آن‌ها بر اساس چیزهایی که وجود داشت علمی‌اش کرده بودند به روز کرده بودند ولی ما به وجود آوردیم و تدریس می‌کردیم با زحمت خیلی زیاد. با وجود این که آن‌ها به مدیریت دانشگاه نزدیک‌تر بودند و در مدیریت دانشگاه شرکت داشتند بودجه داشتند بیشتر در تماس بودند و امکانات زیادتری داشتند با امکانات زیادتری آن‌ها فارغ‌التحصیل دادند ما هم فارغ‌التحصیل دادیم فارغ‌التحصیلانی که اگر با آن‌ها مصاحبه بکنید هیچ‌کدامشان نگفته‌اند که ما در دنیا نسبت به دیگران کم آورده‌ایم، هر کجا هم‌زمان با آن‌ها رفته‌اند تاپ بوده‌اند. سال ۱۳۴۹ که من رفتم ۲ سال و ۶ ماه بیشتر کار دکترایم طول نکشید و برگشتم. وقتی برگشتم یک سال بعدش در معاونت دانشکده با آقای دکتر توسلی تحت شرایطی که اینجا وجود داشت بالاجبار اصلاً علاقه‌ای به معاونت نداشتم معاون دانشکده بودم. آن موقع معاونت‌های مختلف نبود یک رئیس بود و یک معاون سیستم خودمان بود بعد از آقای دکتر امین بود قبل از این که من بروم علاوه بر کارهای آموزشی که می‌کردیم در تدوین آیین‌نامه‌هایی که در زمان آقای دکتر امین بودهم من شرکت کردم. بعد از دکتر مجتهدی آقای پروفیسور رضا آمد که روحیه‌اش اصلاً به دانشگاه ما نمی‌خورد. یک خاطره از پروفیسور رضا دومین رئیس دانشگاه. پروفیسور رضا می‌خواست دانشکده ما را منحل کند با آن سیستم آمریکایی و غربی که فکر می‌کرد و البته صحیح هم بود من خودم اگر جای پروفیسور رضا بودم شاید غیر از این فکر نمی‌کردم می‌گفت این دانشکده با این امکانات با این تعداد افراد امکان‌پذیر نیست. از این طرف فرمان داشت که دانشگاه به علت بودن دانشکده متالورژی برقرار شده و به نام آریامهر نام‌گذاری شده است که نمی‌توانست درش را ببندد چون دانشگاه به خاطر رشته ما به وجود آمده بود از آن طرف هم نگاه می‌کرد از نظر علمی امکان‌پذیر نیست با وجود ۴ نفر آدم این دانشکده پابرجا باشد و بارها به زبان خود گفته بود که باید این‌جا را تعطیل کنیم و ما با این شرایط هم روبرو بودیم ولی خوشبختانه مدت ریاست پروفیسور رضا در این دانشگاه زیاد نبود و بعد از این‌جا رفتند چون خیلی بلندپرواز بودند رئیس دانشگاه تهران شدند و بعد هم نتوانستند در این مملکت بمانند رفتند. خوشبختانه رفتن ایشان باعث گردید که ما دانشکده‌مان را حفظ کنیم البته از نظر سیاسی نمی‌توانست این کار را بکنند ولی این بحث را مطرح می‌کرد. بعد از رفتن ایشان دکتر امین آمدند و با مدیریت خوب ایشان کارها ادامه پیدا کرد. دکتر امین که آمد خب یک فاصله‌ای داشتیم تا ایشان جا بیفتد دکتر امین خیلی مرد معقول، آدم باهوش و مدیر خوبی بود با حوصله کارهایش را انجام می‌داد و اطلاعات وسیعی داشت من فکر می‌کنم که ایشان هم چون خیلی کار کرده بود در مملکت حالا سوابقش در جاهای دیگر را نمی‌دانم ولی به هر حال خیلی مدیر خوبی بود دانشکده ما در آن زمان پا گرفت و با وجود تمام مشکلاتی که داشتیم ما در سال ۱۳۴۹ فارغ‌التحصیل دادیم و با همان آیین‌نامه‌ها توانستیم که از آیین‌نامه‌های دانشگاه استفاده کنیم و برای دوره دکتری برای حداقل ۳ سال به خارج برویم برای ادامه تحصیل، یعنی قبل از آن اگر آقای دکتر امین نبود ما باید به همین وضع می‌نشستیم تا از آن سر دنیا کسی بیاید در ضمن در دنیا هم به آن معنا کسی نبود. در ضمن بگوئیم من

اولین مهندس ذوب آهن در مملکت هستم و سازمان ذوب آهن نمی‌خواست من را از دست بدهد من به زور از آنجا خارج شدم. برای اینکه دیدم آنجا وقتم دارد هدر می‌شود و مثمرثمر نیستم و بنا به دلایلی من از این رشته خارج شدم که این باز می‌گردد به مسائل سیاسی که در این زمینه وجود داشت و مخالفت آمریکایی‌ها با ایجاد صنعت ذوب آهن در کشور ایران آمریکاییها می‌گفتند که ایران به ذوب آهن احتیاج ندارد و می‌گفتند ایران یک کشور فلاحتی است و کشاورزی است و ذوب آهن نمی‌خواهد در این زمان هم من هم دانشجوی بودم و امتحانات اولیه را در آلمان داده بودم و رفته بودم برای کار در یک کارخانه در آلمان و بدون اطلاع قبلی هم رفته بودم. مأمورانش آنجا هستند نامه باید بنویسد نامه‌نگاری کند اجازه بدهند دعوتش کنند من همین جوری رفته مراجعه کردم هیچ نامه‌ای برای این که می‌خواهم با رئیس شرکت ملاقات کنم نداشتم وقتی به مدیرعامل کارخانه گفتم که دانشجوی ایرانی آمده شما را ببیند گفت بگوئید بیاید پیش من. من را راهنمایی کردند و رفته پیش مدیرعامل کارخانه خیلی احترام گذاشتند و به من گفتند که اینجا به شما کار نمی‌دهیم گفتم چرا به من کار نمی‌دهید گفت برای این که باید اول چیزی را به شما نشان بدهم. و بعد مرا همراه خود به یک سالن بزرگ برد و طرح‌های ذوب آهن ایران را نشان من داد و گفت این طرح‌ها مال ذوب آهن ایران است ولی ما اجازه ساخت ذوب آهن ایران را نداریم. هر وقت مسأله از نظر سیاسی حل شد شما بیایید و اینجا کار کنید. من فهمیدم که ذوب آهن در آن موقع در ایران پا نخواهد گرفت و بعد رفته رشته ساختمان بخوانم و این مسائل برمی‌گردد به سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۱ که من دوباره به ایران برگشتم رفته ذوب آهن و ۴ الی ۵ ماهی در آنجا بودم بیشتر کارم آنجا برنامه‌ریزی و نوشتن بود و طراحی و منتظر بودیم که کشور روسیه طرح‌های خود را ارایه کند و ما با آنها وارد بحث و گفتگو شدیم در همین حین دانشگاه در حال تأسیس بود و احتیاج به نیروی انسانی داشت و من هم آمده بودم اینجا و پرونده داده بودم ولی آمدم و گفتم که من نمی‌آیم و آقای دکتر نیاکی آن موقع رئیس کارگزینی بود و من آمدم به ایشان گفتم که من نمی‌آیم دانشگاه و شما بنویسید در پرونده ام که منصرف شده ام. ولی بعدها شرایطی پیش آمد که خلاصه علی‌رغمی که آنها نمی‌خواستند من آمدم دانشگاه البته من تنها نیامدم دانشگاه آقای مهندس عسگری که نقش اساسی در تأسیس دانشگاه داشتند و هم دوره من بودند با ایشان قبلاً صحبت کرده بودم و با هم شرط کردیم که بیاییم و این دانشکده را راه اندازی کنیم. بعد از آن که به ایران آمدم بعد از یکسال وارد مدیریت شدم. یکسال بعنوان معاون دانشکده بودم. یک دوره سه یا چهار ساله رئیس دانشکده شدم. و بعد رفته برای فرصت مطالعاتی خارج از ایران و در همان زمان ها مقدمات انقلاب و مبارزه ها شکل گرفت و مسائل خیابان ژاله و این حرف‌ها پیش آمد و زود برگشتم ایران و باز دوباره شدم رئیس دانشکده و در بدترین وضعیت سیاسی و اداری دانشگاه و در دوران انقلاب.

تأثیر این دانشگاه بر انقلاب چه بود و چه فضایی در آن موقع بر دانشگاه حکمفرما بود؟

متأسفانه من در آن سالها نبودم. و درحقیقت جوری که سوابق نشان می‌دهد انقلاب از دانشگاه ما بیشتر شروع شد. وقتی که برگشتم در آن زمان با بازار در ارتباط بودیم و اینجا پول جمع‌آوری می‌کردیم و با هماهنگی آیت‌الله طالقانی و بازار به دفتر ایشان تحویل می‌دادیم برای مبارزه بر علیه رژیم شاهنشاهی. در آن سالها و بحث انتقال دانشگاه به اصفهان

دولت اجازه نداد ما دانشجو بگیریم و برای همین کار دیگر بودجه ای در اختیار ما قرار نمی دادند و در این زمان بود که بودجه ما را بازاریان تهرانی تأمین می کردند و ما از ردی های کنکور دانشجو گرفتیم و همان دوره که از ردی ها دانشجو گرفتیم مهندسين خیلی عالی تحویل دادیم و به دولت گفتیم همیشه این طور نیست که آدم بهترین ها را تحویل بگیرد و بهترین ها را تحویل بدهد. و بعد از انقلاب هم کسانی بودند که از راه های مختلف وارد این دانشگاه شده بودند از راه کنکور نیامده بودند ولی با وجود این مهندسين خوبی شدند وقتی از دانشگاه خارج شدند اینجا هم یکی از خاطرات دیگر هست که به ذهن من آمده. در دوره انقلاب در دانشگاه را بستند و آن موقع رئیس دانشکده بودم من و مدیریت دانشگاه با ما بود و آن دوره خیلی سختی بود و ما در بیشتر مواقع بیرون دانشگاه تشکیل جلسه می دادیم. داخل دانشگاه دانشجویان را راه نمی دادند و مسائل خیلی پیچیده ای بود و بعد از آن هم تعطیلی دانشگاه ها و انقلاب فرهنگی که آن هم مشکلات خودش را داشت. در تمام این دوره ها من رئیس دانشکده بودم و بعد از بازگشایی مجدد دانشگاه بعد از انقلاب باز هم من رئیس دانشکده بودم تا این که دوره ریاستم تمام شد و بعد از آن بیشتر به کارهای تحقیقاتی پرداختم. به خصوص که ما در سال های اخیر دوره کارشناسی ارشد را گرفتیم و همکاران کمی فعال تر شدند و قبل از آن فعالیت تحقیقاتی بسیار کم بود و از آن جا که من ارتباط داشتم با دانشگاه کلاوستال در آلمان خیلی شدید کارهای تحقیقاتی خود را با آن دانشگاه انجام می دادم.

دانشجویان شاخص سیاسی و فرهنگی آن زمان را معرفی کنید.

دانشجویانی که سیاسی بودند به خصوص. آن ها کسانی نبودند که شما ببینید که کدام گروه حزبی یا سیاسی در دانشگاه و این دانشجو متعلق به کدام گروه حزبی بودند. تمام کارها زیرزمینی بود و بعد از انقلاب هم که این ها مشخص نبود. ولی در دوره انقلاب همه همکاری می کردند. تمام مردم همکاری می کردند و ماهیت انقلاب اینطور بود. عقاید مختلف بود ولی هدف یکی بود و هدف این بود که حکومت که یک حکومت غاصب کودتا بود آن حکومت به زیر کشیده شود و بعد از آن معلوم بود هر گروهی می خواهد خودش مملکت را در دست بگیرد قابلیت های خودش را نشان دهد و مملکت را با ایدئولوژی خودش رهبری کند. ولی در کل به نظر من باید دانشگاه همیشه سیاسی باشد و در جایی هم که سیاست وجود دارد موافق و مخالف باید وجود داشته باشد. اگر من حرف مخالف خودم را نشنوم که این یک سیاست یک طرفه خواهد شد. ما خیلی چیزهای دیگری دیدیم مثل انقلاب فرهنگی. انقلاب فرهنگی چه کار کرد. آمد تمام برنامه های ما را تعطیل کرد. انقلاب به تحقیق و آموزش کاری ندارد و بعد از این همه سال ها بعدش دوباره دانشگاه ما را آوردند. وقتی انقلاب فرهنگی شد مجبور شدند ما را دعوت رسمی بکنند وقتی که رفتیم آن جا گفتیم برنامه ای که ما در دانشگاه صنعتی آریامهر داریم. برنامه ها همیشه به روز هستند. چون ما کمیته برنامه داشتیم. کمیته برنامه وظیفه اش این بود که برنامه ما را همیشه تحت بررسی قرار دهد. هر نوع نوآوری در دنیا به وجود می آمد در این برنامه بود من مهندس ذوب آهن بودم بخاطر شرایط دانشگاه رفتیم در رشته متالورژی فیزیکی ادامه تحصیل بدهم و بخاطر کمبود نیروی انسانی در کارهای دروس فیزیکی و مکانیکی تدریس کنم علی رغم این که رشته ام رشته استخراجی بود بخاطر این که نیروی انسانی نداشتیم و بخاطر این که کمک بشود به راه اندازی

دانشکده. بعد که رفتیم خارج دیدیم رشته جدید در آنجا به وجود آمده. آمدم ایران آن رشته را در اینجا راه اندازی کردم و آنها همه اینجا در برنامه گنجانده می شد.